



## ساخت‌شدگی به مثابه‌ی رویکردی برای تحلیل تغییرات زبانی؛ شواهدی از ساخت‌های کنایی نشان‌دار در هورامی

زانیار نقشبندی<sup>\*۱</sup>

گریم تروسدال<sup>۲</sup>

### چکیده

ساخت‌شدگی رویکرد جدیدی است که می‌کوشد تا با تکیه بر مفاهیم بنیادی دستورهای ساخت‌بنیاد به تبیین تغییرات زبانی بپردازد و از این رهگذر شیوه‌ی یک دستی برای برخورد با انواع تغییرات رخ داده در زبان‌های مختلف بدست دهد. مقاله‌ی حاضر درصدد است تا با بکارگیری سازوکارهای دخیل در فرایند ساخت‌شدگی، تحلیل جدیدی از شیوه‌های بیان الگوی انطباق کنایی در هورامی بدست دهد. بر مبنای تحلیل ارائه شده ساخت نشان‌دار بیان الگوی انطباق کنایی در هورامی که از تکواژ حالت‌نمای غیرمفعولی بر روی سازه‌ی فاعل بهره می‌گیرد و برای اراده‌ی معانی نشان‌دار به کار گرفته می‌شود، در حقیقت ساخت متأخری است که بر اثر اعمال فرایند ساخت‌شدگی بر طرحواره‌ی انتزاعی ویژه‌ای که در این مقاله طرحواره‌ی انتزاعی مفروض نامیده شده، پدید آمده است. در این راستا چنین استدلال می‌شود که عامل اصلی شکل‌گیری ساخت نشان‌دار در هورامی، پیدایش شیوه‌ی جدیدی برای کدگذاری مقولات نحوی در الگوی انطباق کنایی است که مشخصاً از حضور الزامی واژه‌بست‌های هم‌مرجع با فاعل بهره می‌گیرد و در مقاله‌ی حاضر ساخت کنایی بی‌نشان نامیده می‌شود. گسترش روند استفاده از مکانسیم درج واژه‌بست‌های هم‌مرجع با فاعل به همراه سایر تحولات تاریخی نظیر کم‌رنگ شدن تقابل بین حالات فاعلی و غیرفاعلی زمینه‌ی لازم را برای بروز تغییرات ساختی در صورت نحوی و معنایی خرده‌ساخت‌های مفروض فراهم می‌سازد و در نهایت منجر به پیدایش ساخت‌های کنایی نشان‌دار در هورامی می‌شود.

**کلیدواژه‌ها:** دستور ساخت‌بنیاد، ساخت‌شدگی، تغییرات ساختی، الگوی انطباق کنایی، هورامی

✉ zaniar.naghsbandi@gmail.com

۱- استادیار گروه زبان و ادبیات کردی، دانشگاه کردستان، سنندج، پژوهشگر پاره

وقت پژوهشکده کردستان‌شناسی، دانشگاه کردستان، سنندج (نویسنده مسئول)

✉ graeme.trausdale@ed.ac.uk

۲- استادیار گروه زبان‌شناسی و زبان انگلیسی، دانشگاه ادینبورگ

## ۱- مقدمه

بسیاری از زبان‌های ایرانی نو از الگوی انطباق زمان- مبنای<sup>۱</sup> در ساخت خود بهره می‌گیرند. در این زبان‌ها ساخت‌هایی که فعل اصلی آنها از ستاک حال مشتق شده، دارای الگوی انطباق مفعولی<sup>۲</sup> بوده و در مقابل ساخت‌هایی که دربرگیرنده‌ی افعال مشتق شده از ستاک گذشته هستند، از الگوی کنایی<sup>۳</sup> بهره می‌گیرند. با این حال باید توجه داشت که تنوع الگوهای کنایی به کار رفته در زبان‌های ایرانی نو آن قدر زیاد است که برخی زبان‌شناسان در «کنایی» خواندن کلیه‌ی این الگوها شک کرده و به همین دلیل ترجیح داده‌اند از عناوین و اصطلاحات دیگری برای توصیف ساخت‌های غیرمفعولی استفاده کنند (دبیرمقدم، ۱۳۹۲). تحلیل شیوه‌ی تطور و تکوین الگوی انطباق کنایی در زبان‌های ایرانی نو نیز یکی از چالش‌های زبان‌شناسی ایرانی است. فقدان شواهد تاریخی از دوره‌ی میانه‌ی بسیاری از زبان‌های ایرانی نو عملاً ارائه تبیین‌های تاریخی مستحکم را در باب جزئیات روند تکوین الگوی انطباق کنایی (و یا به بیانی دیگر الگوی غیرمفعولی) دشوار می‌سازد. در مقاله‌ی حاضر کوشش می‌شود تا بر مبنای سازوکارهای مفروض در رویکرد ساخت‌شدگی<sup>۴</sup> و نیز با تکیه بر شواهد همزمانی موجود در ساخت‌های کنایی در هورامی، طرحی پیشنهادی برای روند تکوین نوعی خاص از ساخت‌های کنایی در هورامی (که در این جستار ساخت‌های کنایی نشان‌دار نامیده می‌شود) به‌دست داده شود.

ساخت‌شدگی رویکردی است که می‌کوشد تا انواع مختلف تغییرات زبانی را در پرتو مفاهیم موجود در دستورهای ساخت‌بنیاد<sup>۵</sup> تحلیل کند؛ از این رو برای درک بهتر تحلیل‌های ارائه شده، در بخش دوم مقاله‌ی حاضر کلیاتی در باب پایه‌های نظری دستور ساخت‌بنیاد به اختصار بیان خواهد شد. بخش سوم مقاله با تمرکز بر رویکرد ساخت‌شدگی، سازوکارهایی را که در مقاله‌ی حاضر دستمایه‌ی تحلیل قرار گرفته‌اند، به اختصار معرفی می‌کند. در بخش سوم شیوه‌های بیان الگوی انطباق کنایی در هورامی معرفی خواهند شد و در ادامه در بخش چهارم ساخت‌های کنایی نشان‌دار بر پایه‌ی انگاره‌های موجود در رویکرد ساخت‌شدگی تحلیل می‌شود. بخش پایانی جستار پیش‌رو به جمع‌بندی مباحث ارائه شده اختصاص یافته است.

## ۲- دستور ساخت‌بنیاد؛ نگاهی کلان

بسیاری از زبان‌شناسان یکی از تأثیرگذارترین دستاوردهای زبان‌شناسی سوسوری را معرفی مفهوم «نشانه» می‌دانند. از نگاه سوسور نشانه‌های زبانی از ترکیب اختیاری صورت آوایی و بخش معنایی پدید آمده و در تعیین ساخت زبان در مقام نظامی سازمان‌یافته نقشی به غایت تعیین‌کننده برعهده دارند. از نیمه‌ دوم دهه

۱. Tense-based alignment

۲. Accusative alignment

۳. Ergative alignment

۴. Constructionalization

۵. Construction grammar

هشتاد میلادی برخی زبان‌شناسان کوشیدند تا با گسترش مفهوم نشانه‌زبانی از حوزه‌ واژگان به حوزه‌ دستور، انگاره‌ای تازه از ساخت زبان بدست دهند؛ انگاره‌ای که بر مبنای آن کلیه عناصر زبانی اعم از واحدهای واژگانی ساده و جملات دستوری پیچیده واحدهایی نمادین محسوب می‌شوند، که هم‌چون نشانه‌ سوسوری، از ترکیب اختیاری صورت و معنا به‌وجود آمده‌اند و با عنوان کلی «ساخت»<sup>۱</sup> مورد استفاده قرار می‌گیرند. رویکردهایی که در تحلیل‌های خود از این انگاره نظری بهره می‌گیرند، با عنوان دستوره‌های ساخت‌بنیاد معرفی شده‌اند. کرافت و کروز<sup>۲</sup> (۲۰۰۴)، از منظری دیگر، پیدایش دستوره‌های ساخت‌بنیاد را نتیجه مستقیم گسترش مفاهیم پایه‌ای زبان‌شناسی شناختی، به‌ویژه انگاره معناسناسی قالبی<sup>۳</sup> فیلمور<sup>۴</sup>، از حوزه معناسناسی به حوزه نحو می‌دانند. تراگو و تروسدال<sup>۵</sup> (۲۰۱۳) نیز با پررنگ‌تر کردن منشأ شناختی دستور ساخت‌بنیاد، خاطر نشان می‌سازند که روابط سلسله‌مراتبی مدون و دقیقی که بین ساخت‌های زبانی تشکیل دهنده دستور ساخت‌بنیاد مفروض است و از اصول اساسی این رویکرد محسوب می‌شوند، شباهت نظام زبان را با سایر قوای شناختی ذهن انسان بیش از پیش آشکار می‌کنند.

دستور ساخت‌بنیاد مدعی است که برای ارائه تصویری جامع از ساخت زبان باید به تحلیل کلیه ساخت‌های زبانی اعم از ساخت‌های هسته‌ای و حاشیه‌ای پرداخت و برخلاف سنت زبان‌شناسی زایشی نباید فقط به تحلیل جملات هسته‌ای و بنیادی یک زبان بسنده کرد. گلدبرگ<sup>۶</sup> (۱۹۹۵، ۲۰۰۳) بر این باور است که تلاش برای تحلیل ساخت‌های حاشیه‌ای و پیچیده با سازوکارهای نظری دستور ساخت‌بنیاد راه را برای تحلیل جملات بنیادی و ساده‌تر در چارچوب این دستور هموارتر خواهد کرد.

صورت‌های مختلف دستور ساخت‌بنیاد دارای بنیان‌های نظری مشترکی هستند که آنها را در تقابل با سنت زبان‌شناسی زایشی قرار می‌دهند. در دستور ساخت‌بنیاد تمرکز اصلی نظریه‌زبانی از روی صورت‌بندی فرمالیستی قواعد زبانی برداشته شده و بر روی تحلیل ساخت‌های زبانی قرار گرفته است. به ساخت‌های زبانی در این رویکرد نه به‌عنوان پدیده‌هایی حاشیه‌ای که حاصل تعامل اصول و قواعد کلی زبانی هستند، که به مثابه واحدهای بنیادین دانش زبانی نگاه می‌شود. در چارچوب دستور ساخت‌بنیاد مرز قاطعی بین واژگان و حوزه نحو وجود ندارد؛ ساخت‌های واژگانی و ساخت‌های نحوی از آن‌جایی که ماحصل ترکیب صورت آوایی و بخش معنایی هستند، اساساً ماهیتی یکسان دارند و در دو انتهای پیوستار واژگان - نحو قرار می‌گیرند. تفاوت میان این ساخت‌ها تنها در میزان پیچیدگی ساختار درونی‌شان خلاصه می‌شود (گلدبرگ، ۱۹۹۵؛ هافمن<sup>۷</sup> و تروسدال، ۲۰۱۳).

۱. Construction

۲. Croft & Cruse

۳. Frame semantics

۴. Fillmore

۵. Traugott & Trousdale

۶. Goldberg

۷. Hoffmann

## ۱-۲-۱- ساخت‌بنیاد: ...

... باید مصداقی از ساخت‌های زبانی بدانیم؟» پاسخ‌های متنوعی را تاکنون در پی داشته‌اند. گلدبرگ (۱۹۹۵) بر این باور است که رویکرد ساخت‌بنیاد و مفهوم ساخت زبانی را اساساً باید در مواردی به‌کار گرفت که معنای کلی یک واحد زبانی (اعم از واحدهای صرفی و جملات)، برآیند معانی اجزای سازنده آنها نباشد و یا به بیانی دیگر واحد زبانی مذکور دارای معنای ترکیب‌پذیر<sup>۱</sup> نباشد:

«C یک ساخت زبانی محسوب می‌شود اگر و تنها اگر C حاصل ترکیب یک واحد صرفی و یک واحد معنایی باشد و پیش‌بینی برخی از جنبه‌های معنایی آن از طریق معنای اجزای تشکیل‌دهنده‌اش و یا ساخت‌هایی که پیش از آن به‌وجود آمده‌اند، ممکن نباشد» (گلدبرگ، ۱۹۹۵: ۵).

به باور ایواتا<sup>۲</sup> (۲۰۰۸) تعریف فوق از مفهوم ساخت‌های زبانی در آثار بعدی گلدبرگ و دیگر زبان‌شناسان علاقه‌مند به چارچوب ساخت‌بنیاد اندکی تغییر یافت؛ در تعاریف جدید هر واحد زبانی که از ترکیب صورت و معنا پدید آمده است، فارغ از ترکیب‌پذیر بودن و یا نبودن معنای اراده شده از آن، مصداقی از ساخت زبانی است. ایواتا (۲۰۰۸) برای روشن‌تر شدن موضوع نقل قول زیر را از گلدبرگ و جکندف<sup>۳</sup> (۲۰۰۴) به‌شاهد می‌آورد: «دستور ساخت‌بنیاد ساخت‌های زبانی را واحدهایی می‌داند که از امتزاج صورت و معنا پدید آمده‌اند. در این صورت‌بندی از مفهوم ساخت زبانی، عباراتی نیز که معنای کاملاً ترکیب‌پذیر دارند به‌مثابه ساخت‌های زبانی در نظر گرفته می‌شوند» (گلدبرگ و جکندف، ۲۰۰۴: ۵۳۳). آن‌گونه که از تعریف فوق برمی‌آید مفهوم ساخت زبانی را می‌توان در صورت‌بندی‌های متأخر دستور ساخت‌بنیاد برای اطلاق به واحدهای زبانی ترکیب‌پذیر و ترکیب‌ناپذیر به‌صورت یکسان به‌کار گرفت.

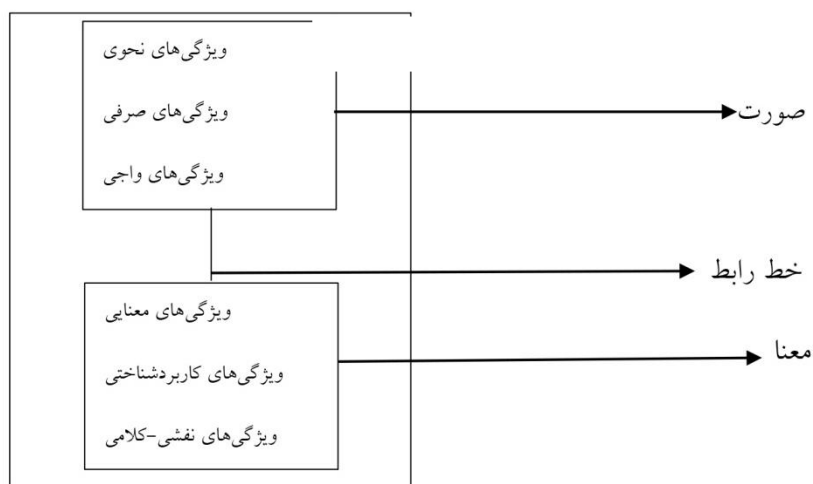
کرافت و کروز (۲۰۰۴) انگاره‌ی زیر را برای معرفی نمای کلی ساخت زبانی در دستور ساخت‌بنیاد به‌دست داده‌اند:

---

۱. Compositional

۲. Iwata

۳. Jackendoff



انگاره ۱: دستور ساخت‌بنیاد

در این انگاره، صورت یک ساخت زبانی متشکل از ویژگی‌های نحوی، صرفی و واجی ساخت مذکور است و در مقابل بخش معنایی یک ساخت دربرگیرنده‌ی خصوصیات معنایی، کاربردشناختی و کلامی ساخت است.

## ۲-۲- نظام شبکه‌ای بین ساخت‌های زبانی

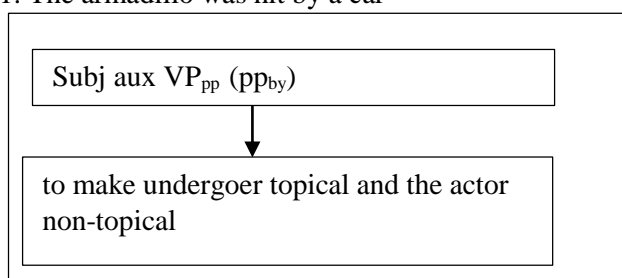
صورت‌بندی ساخت‌های زبانی را نمی‌توان به هیچ عنوان مترادف با تدوین دستور یک زبان دانست. دستور یک زبان مجموعه‌ای بی‌نظم و بی‌قاعده از ساخت‌های موجود در آن زبان نیست، بلکه نظامی منسجم و سلسله‌مراتبی است که ساخت‌های زبانی مختلف در قالب آن سازمان یافته‌اند<sup>۱</sup> (لانگاکر<sup>۲</sup>، ۱۹۸۷؛ گلدبرگ ۱۹۹۵ و ۲۰۰۳، کرافت و کروز، ۲۰۰۴). صورت‌بندی دقیق رابطه میان ساخت‌های زبانی همواره یکی از موضوعات اصلی در دستورهای ساخت‌بنیاد بوده است. یکی از بنیادی‌ترین اصول حاکم بر سازمان‌دهی ساخت‌های زبانی که در بسیاری از صورت‌های دستور ساخت‌بنیاد مفروض است، وجود ارتباط مستقیم بین ساخت‌های زبانی به کار رفته در گفتار روزمره اهل زبان - که در رویکرد تراگو و تروسدال (۲۰۱۳) ساخت‌های

۱. شبکه‌ای بودن نظام زبان به هیچ روی دیدگاه تازه‌ای نیست؛ این ایده از دیرباز یکی از پایه‌های نظری رویکردهای شناختی نیز محسوب شده است. در چارچوب این رویکردها فرض بر این است که زبان همچون سایر قوای شناختی بر مبنای نظامی سلسله‌مراتبی و بر اساس اصولی کلی سازماندهی شده است (تراگو و تروسدال، ۲۰۱۳).

۲. Langacker

خرد<sup>۱</sup> نامیده می‌شوند- و طرحواره‌های انتزاعی متناظر با آنها است. بر طبق این دیدگاه ساخت‌های خرد پاره‌گفتارهایی هستند که با استفاده از واحدهای واژگانی معین، از سوی گویشوران در شرایط و موقعیت‌های ویژه‌ای مورد استفاده قرار می‌گیرند و طرحواره‌های متناظر با آنها ساخت‌هایی انتزاعی هستند که الگوی کلی را تعیین می‌کنند.<sup>۲</sup> به‌عنوان مثال گلدبرگ (۲۰۰۳)، برای جمله‌ی مجهول (۱)، که در چارچوب رویکرد مورد بحث ساختی خرد محسوب می‌شود، طرحواره‌های انتزاعی (۲) را پیشنهاد می‌کند:

#### 1. The armadillo was hit by a car



#### انگاره ۲: طرحواره ساخت مجهول

در چارچوب دستور ساخت‌بنیاد فرض بر این است که هر ساخت خرد تحت تسلط<sup>۳</sup> طرحواره‌ی انتزاعی متناظرش قرار دارد. تغییر ماهیت رابطه‌ی بین ساخت‌های خرد و طرحواره‌های انتزاعی کلان حاکم بر آنها یکی از سازوکارهای عمده‌ی تغییر است که در بخش بعدی به آن پرداخته خواهد شد. علاوه بر رابطه‌ی بین ساخت‌های خرد و طرحواره‌های انتزاعی متناظرشان، رابطه‌ی بین طرحواره‌های انتزاعی تشکیل‌دهنده‌ی دستور یک زبان نیز نکته‌ی دیگری است که باید به آن پرداخت. این رابطه در صورت‌های مختلف دستور ساخت‌بنیاد به اشکال مختلفی تصویر شده است. گلدبرگ (۱۹۹۵ و ۲۰۰۶) رابطه‌ی مورد نظر را از نوع رابطه‌ی وراثت<sup>۴</sup> می‌داند؛ برپایه‌ی این دیدگاه هر ساخت زبانی (و یا به بیانی دیگر هر طرحواره-ی انتزاعی) بخش عمده‌ای از ویژگی‌های صوری و معنایی را از ساخت‌های مسلط بر خود دریافت می‌کند و بدین ترتیب ساخت‌های زبانی در رابطه‌ی سلسله‌مراتبی با یکدیگر قرار می‌گیرند.

### ۳- ساخت‌شدگی

#### ۱. Micro-construction

۲. طرحواره‌ها تنها محدود به دستورهای ساخت‌بنیاد نیستند؛ در معنی‌شناسی شناختی نیز طرحواره‌های انتزاعی به‌مثابه‌ی الگوهای تثبیت شده‌ی ذهنی، نقش بسیار عمده‌ای در صورت‌بندی دانش زبانی ایفا می‌کنند.

#### ۳. Sanction

#### ۴. Inheritance

در سال‌های اخیر برخی از زبان‌شناسان کوشیده‌اند تا علاوه بر بحث بر روی پایه‌های نظری صورت‌های مختلف دستور ساخت‌بنیاد، راه را برای استفاده از این رویکرد شناختی در جهت تبیین پدیده‌های زبانی دیگر نیز هموارتر کنند. بهره‌گرفتن از سازوکارهای نظری دستور ساخت‌بنیاد برای صورت‌بندی واضح انواع مختلف تغییرات زبانی یکی از حوزه‌هایی است که اخیراً توجه بسیاری را به خود معطوف کرده است (فرایید، ۲۰۱۳؛ هیلپرت<sup>۲</sup>، ۲۰۱۳؛ تروسدال، ۲۰۱۴). رویکردهای ساخت‌بنیادی که برای تبیین تغییرات زبانی مورد استفاده گرفته‌اند با عنوان کلی «ساخت‌شدگی» معرفی شده‌اند. استفاده از ساخت‌شدگی به‌عنوان رویکردی عام این امکان را به زبان‌شناسان می‌دهد تا انواع تغییرات زبانی را که پیش‌تر ذیل عناوینی همچون «دستوری‌شدگی» و «واژگانی‌شدگی» توصیف شده‌اند به شکلی واحد و یک دست و با تکیه بر ابزارهای نظری دستور ساخت‌بنیاد معرفی و تحلیل نمایند.

تراگو و تروسدال (۲۰۱۳:۲۲) ساخت‌شدگی را فرایند خلق ساخت‌های زبانی جدید می‌دانند؛ در این فرایند واحدهای زبانی جدیدی که از امتزاج صورت و معنا پدید آمده‌اند با وارد شدن به ساختار یک زبان، نظام سلسله‌مراتبی موجود بین ساخت‌های آن زبان را دستخوش تغییر می‌کنند. همین نکته را می‌توان یکی از تفاوت‌های بارز ساخت‌شدگی با فرایندهایی هم‌چون دستوری‌شدگی و واژگانی‌شدگی دانست؛ در ساخت‌شدگی تنها یک عنصر زبانی واحد دستخوش تغییر نمی‌شود بلکه ورود یک ساخت زبانی جدید به نظام سلسله‌مراتبی یک زبان، کل نظام موجود را تغییر می‌دهد. ساخت‌شدگی رویکردی کاربردبنیاد<sup>۳</sup> است؛ بدین معنی که ریشه اصلی تغییرات زبانی را تغییر در الگوهای کاربردی یک زبان از سوی سخنگویان آن زبان می‌دانند. در این رویکرد فرایند تغییر یک زبان همواره از تغییر شیوه استفاده سخنگویان از آن زبان آغاز می‌شود و به تدریج با افزایش بسامد تغییرات ایجاد شده در بافت‌های زبانی بیشتر، تغییرات مذکور به‌عنوان بخشی از نظام زبان ثبت خواهند شد (بایبی<sup>۴</sup>، ۲۰۱۰). وقوع فرایند ساخت‌شدگی را نمی‌توان فرایندی یکباره و ناگهان دانست. این فرایند معمولاً با وقوع تغییراتی جزئی در بخش صورت و یا معنای ساخت‌های خرد آغاز می‌شود. تراگو و تروسدال (۲۰۱۳) این تغییرات محدود را که «تغییرات ساختی<sup>۵</sup>» می‌نامند و آنها را پیش‌زمینه ساخت‌شدگی می‌دانند. به باور تروسدال (۲۰۱۴) اصلی‌ترین پیامد تغییرات ساختی تغییر در میزان ترکیب‌پذیری، طرح‌وارگی و بسامد ساخت‌های زبانی است. طرح‌واره‌های انتزاعی مسلط بر ساخت‌های زبانی خرد معمولاً میزان محدودی از تغییرات ساختی رخ‌داده در ساخت‌های خرد را تحمل می‌کنند. وقتی که تغییرات ساختی به حدی باشند که ماهیت ساخت خرد کاملاً تغییر کند و به همین دلیل نتواند هم‌چنان تحت حاکمیت طرح‌واره انتزاعی متناظرش باقی بماند، ساخت خرد مورد نظر خود تبدیل به یک طرح‌واره انتزاعی جدید در نظام سلسله

۱. Fried

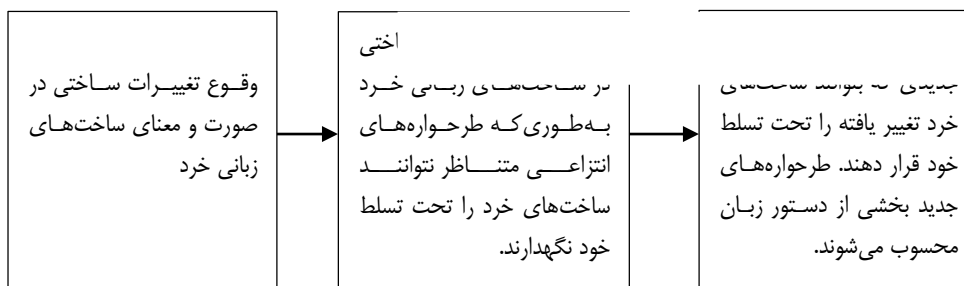
۲. Hilpert

۳. Usage-based

۴. Bybee

۵. Constructional changes

مراتبی دستور خواهد شد. آرای تراگو و تروسدال (۲۰۱۳) را در زمینه‌ی مراحل تغییر زبانی در رویکرد ساخت-شدگی، می‌توان در قالب انگاره‌ی مرحله‌ای زیر خلاصه کرد:



همان‌گونه که در انگاره‌ی فوق مشاهده می‌شود، وقوع تغییرات ساختی، گسترش تدریجی دامنه‌ی این تغییرات در ساخت‌های زبانی خرد و به تبع آن پیدایش طرحواره‌های انتزاعی جدید، تنها محدود به ساخت تغییر یافته نیست و کل دستور یک زبان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. در ادامه می‌کشیم تا پس از معرفی شیوه‌های بیان الگوی انطباق غیرمفعولی در هورامی، تبیینی ساخت‌بنیاد از شیوه‌ی تعامل این شیوه‌ها به‌دست دهیم.

#### ۴- الگوی انطباق در هورامی

هورامی عضوی از خانواده‌ی زبان‌های گورانی است که در شاخه‌ی شمال غربی زبان‌های ایرانی نو قرار دارد. گویشوران هورامی در ایران در دو استان کرمانشاه و کردستان سکونت دارند. بر مبنای ملاحظات جغرافیایی گویش هورامی محدود در مرزهای ایران را می‌توان به دوگونه‌ی عمده تقسیم کرد: گونه‌ی مختص منطقه‌ی هورامان لهون و گونه‌ی مختص منطقه‌ی هورامان تخت. منطقه‌ی هورامان لهون شامل بخش‌هایی از استان کرمانشاه و بخش‌هایی از مناطق کردنشین کشور عراق است و در مقابل منطقه‌ی هورامان تخت در مرزهای استان کردستان محصور شده است. در پژوهش حاضر گونه‌ی پاره‌ای این زبان به‌عنوان معیار مطالعه اختیار شده و هر جا سخن از هورامی به میان می‌آید، منظور گونه‌ی پاره‌ای هورامی است.<sup>۱</sup> هورامی همچون بسیاری

۱. در مورد ماهیت هورامی و جایگاه آن در شجره‌ی خانوادگی زبان‌های ایرانی دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. زبان‌شناسان و ایران‌شناسانی نظیر ارانسکی (۱۳۵۸) مکنزی (۱۹۶۱) هورامی را گونه‌ای از گویش‌های کردی گورانی و زازا می‌دانند. به باور این دسته از محققان مرتبط دانستن هورامی با گویش‌های کردی به هیچ روی متکی بر شواهد زبانی و علمی متقن نیست. این دسته از محققین معتقدند که خانواده‌ی زبان‌های گورانی در اصل مرتبط با زبان‌ها و گویش‌های کرانه‌ی خزری است و گویشوران گونه‌های مختلف گورانی در نقطه‌ای نامعلوم در تاریخ به این منطقه کوچ کرده‌اند در مقابل بسیاری از روشنفکران گرد با توطئه دانستن این دیدگاه به مقابله با آن پرداخته و



دیگر از گویش‌ها و زبان‌های ایرانی نو واجد الگوی انطباق کنایی گسسته است. الگوی کنایی تنها در بخش محدودی از دستور و مشخصاً در جملاتی که فعل اصلی آنها از ستاک گذشته برگرفته شده متبلور می‌شود و در سایر ساخت‌های زبانی الگوی انطباق غالب، الگوی مفعولی است. از آنجایی که هورامی در جریان گذار خود به ردهٔ زبان‌های تحلیلی به نسبت زبان‌ها و گویش‌های اطرافش روند کندتری را طی کرده و تکواژ حالت‌نمای غیرفاعلی<sup>۱</sup> را کماکان در نظام صرفی - نحوی خود حفظ کرده است، می‌توان الگوهای انطباق مفعولی و کنایی را در هر دو سطح حالت‌نمایی آشکار سازه‌های نحوی و مطابقت فعلی مشاهده کرد.

#### ۴-۱ - ساخت‌های کنایی بی‌نشان

هورامی از دو سازوکار متفاوت برای نشان دادن الگوی کنایی بهره می‌گیرد. سازوکار نخست به اشتقاق ساخت‌هایی منجر می‌شود که ساخت‌های کنایی بی‌نشان نام دارند (کریمی دوستان و نقشبندی، ۱۳۹۰؛ نقشبندی، ۱۳۹۰؛ نقشبندی، ۱۳۹۲؛ راسخ‌مهند و نقشبندی، ۱۳۹۲). در این دسته از ساخت‌های زبانی که فاقد هرگونه خوانش معنایی ویژه و نشان‌دار هستند، واژه‌بست غیرفاعلی هم مرجع با فاعل به‌عنوان نشانهٔ مطابقت با فاعل بند متعدی بر روی نخستین سازهٔ غیرفاعل قرار می‌گیرد. الگوی مطابقت فعلی به‌کار رفته در این مکانیسم بدین صورت است که در بندهای لازم فاعل جمله در مشخصه‌های شخص، شمار و جنسیت با فعل اصلی رابطهٔ مطابقت برقرار می‌کند و در مقابل در بندهای متعدی سازهٔ مفعول صریح با فعل جمله مطابقت دارد. داده‌های زیر ویژگی‌های ساخت‌های کنایی بی‌نشان را بهتر نشان می‌دهند:

2. to pælapæl                      ʔamæ-i.  
You hastily                      come.past - 2.SG

«تو با عجله آمدی.»

همان‌طور که در جمله‌ی فوق مشاهده می‌شود، فعل لازم با فاعل خود مطابقت می‌کند. این الگو در جملات متعدی شکل دیگری به خود می‌گیرد:

3. ʔæmen                      čašt -ækæ -m                      ward -Ø.  
I food -DEF -1.SG.OBL                      eat.past-3.SG

«من غذا را خوردم.»

4. to                      čašt -ækæ -ð                      ward -Ø.  
you food -DEF -2.SG.OBL                      eat.past-3.SG

«تو غذا را خوردی.»

در جملات متعدی فوق واژه‌بست هم‌مرجع با فاعل، سازه‌ی مفعول صریح را به‌عنوان میزبان خود برمی‌گزیند و در مقابل مفعول صریح در مشخصه‌ی شخص، شمار و جنسیت (که در مثال‌های فوق سوم

همواره تأکید داشته‌اند که هورامی گویشی اصیل از زبان کردی است. برای آگاهی بیشتر ر.ک. مکنزی (۱۹۶۱)، نقشبندی (۱۳۷۵)، نقشبندی (۱۳۹۰).

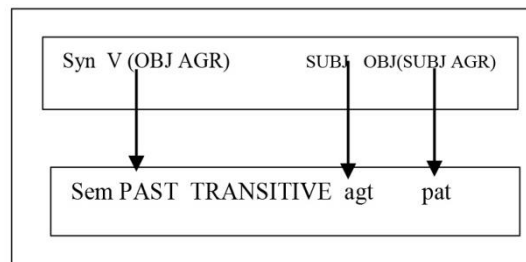
۱. Oblique case marker

شخص مفرد مذکر است) با فعل اصلی جمله مطابقت می‌کند. تغییر مشخصات مفعول صریح در شناسه‌ی مطابقتی فعل متعدی گذشته متبلور می‌شود:

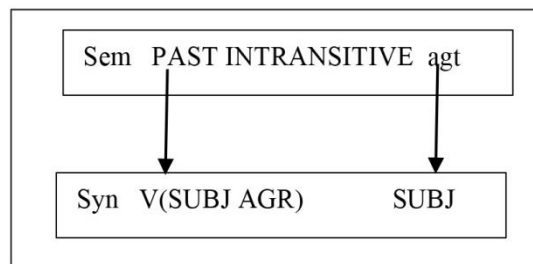
5. Hiwa sipal-æke-š šet-e  
Hiwa clothes-DEF.PL-3.SG wash.past-3.PL

«هیوا لباس‌ها را شست.»

پایه‌ی شناسه‌ی فعلی (e) بر روی فعل اصلی ... در بسیاری از گونه‌های زبان کردی نیز مشاهده می‌شود و به همین دلیل یکی از وجوه اشتراک گونه‌های گورانی با گویش‌های کردی محسوب می‌شود.<sup>۱</sup> بر پایه‌ی توضیحات ارائه شده در این بخش می‌توان طرحواره‌های انتزاعی زیر را برای ساخت‌های کنایی بی‌نشان لازم و متعدی هورامی پیشنهاد کرد:



انگاره ۳: طرحواره‌ی ساخت‌های بی‌نشان متعدی



انگاره ۴: طرحواره‌ی ساخت‌های بی‌نشان لازم

#### ۲-۴- ساخت‌های کنایی بی‌نشان دار

۱. برای مشاهده مثال‌های دیگری از ساخت‌های کنایی بی‌نشان و متعارف در هورامی ر.ک. آدن و هولمبگ ۲۰۰۴.

در ساخت‌هایی که بر مبنای مکانیسم دوم بیان الگوی کنایی در هورامی تولید می‌شوند، سازه‌های فاعل و مفعول مستقیم به ترتیب دستخوش فرایندهای تأکید<sup>۱</sup> و مبتداسازی<sup>۲</sup> می‌شوند و واجد خوانش معنایی تأکیدی و مبتدایی می‌گردند؛ از این رو این ساخت‌ها نسبت به ساخت‌های نوع اول، نشان‌دار محسوب می‌شوند. در این ساخت‌ها سازه فاعل، به جای مطابقت با واژه‌بست غیرفاعلی، با تکواژ حالت‌نمای غیرفاعلی ظاهر می‌شود. مفعول مستقیم که در این ساخت‌ها به‌عنوان سازه مبتداسازی شده عمل می‌کند، به لحاظ کلامی حاوی اطلاع کهنه است و معمولاً به همراه تکواژ معرفگی در جمله حاضر می‌شود. یکی از ویژگی‌های منحصر بفرد ساخت‌های کنایی نشان‌دار در هورامی، ترتیب ثابت سازه‌های تشکیل‌دهنده جمله است؛ در این ساخت‌ها مفعول مستقیم (مبتدا) در جایگاه آغازین جمله قرار می‌گیرد؛ سپس سازه فاعل (مؤکد) در جایگاه بعدی ظاهر می‌شود و در نهایت فعل جمله که از ستاک گذشته مشتق شده است در موضع پایانی جمله قرار می‌گیرد. این ترتیب سازه‌ای الزاماً ثابت است و هرگونه تغییر در ترتیب قرارگرفتن سازه‌های فاعل و مفعول مستقیم به غیردستوری شدن ساخت حاصل منجر می‌شود (کریمی‌دوستان و نقشبندی، ۱۳۹۰ و نقشبندی، ۱۳۹۰). در این دسته از جملات کنایی نیز فعل اصلی در مشخصه‌های شخص، شمار و جنیست با مفعول صریح مطابقت می‌کند. مثال‌های زیر کاربرد ساخت‌های کنایی نشان‌دار را نشان می‌دهند:

6. sipal -ækæ      mæhnaz -e      šet -Ø.  
clothes -DEF      mahnaz -OBL      wash.past-3.SG

«لباس را مهناز (و نه شخص دیگری) شست.»

7. zowro-ke      behnam-i      bærd-e  
Child-DEF.PL      Behnak-OBL      take.past.3.PL

«بچه‌ها را بهنام (و نه شخص دیگری) برد.»

در توصیف‌های دستوری موجود در باب هورامی، مکنزی<sup>۳</sup> (۱۹۶۶) اشاره بسیار محدودی به این دسته از ساخت‌های زبانی کرده است. وی با به شاهد آوردن مثال زیر، بر این باور است که این ساخت‌ها تنها می‌توانند با فاعل غیرشخصی به کار روند:

8. dar -ækæ      særda -y      bærd -Ø.  
tree -DEF      coldness -OBL      take.past-3.SG

«درخت را سرما (و نه عامل دیگری) از بین برد.»

در ساخت‌های کنایی مورد بحث، علاوه بر گروه‌های اسمی تنها ضمیر سوم شخص می‌تواند در جایگاه فاعل جمله قرار گیرد و تکواژ حالت‌نمای غیرفاعلی دریافت کند. قرار گرفتن ضمیر اول شخص و دوم شخص در موضع فاعل جمله به غیردستوری شدن جمله حاصل منجر می‌شود.

9. berendz-ækæ      ʔađ-i      sočna- Ø  
rice-DEF      he-OBL      burn.past-3.SG

۱. Focusing

۲. Topicalization

۳. Mackenzie

«برنج را او (و نه کس دیگری) سوزاند.»

10. \*berendʒ-ækæ to-i sočna-Ø

همان‌طور که در داده‌های فوق مشهود است ترتیب الزاماً ثابت سازه‌ها، حضور تکواژ حالت‌نما بر روی سازه فاعل و مطابقت مفعولی از ویژگی‌های اصلی این دسته از ساخت‌های کنایی هستند. ساخت‌های زبانی فوق در هیچ یک از گونه‌های زبان کردی و مشاهده نمی‌شود و به همین دلیل یکی از نقاط افتراق هورامی با گویش‌های کردی محسوب می‌شود.<sup>۱</sup>

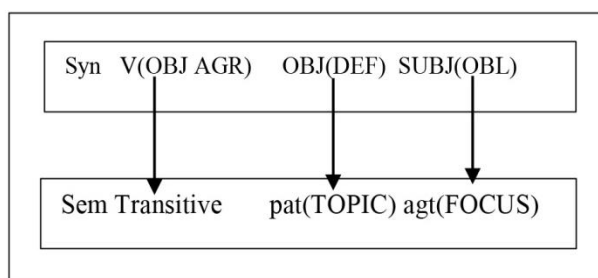
ذکر این نکته الزامی است که در صورت عدم حضور آشکار سازه‌ی مفعول صریح در ساختار جمله هم ت. بدیهی است که در این قبیل موارد تنها

راه باریبی ممنوع خیر/سحر، ساسه‌ی مصبسه‌ی به بر ربه در بروه فعلی است.

1. pærwane-j jawna-ne  
parvaneh-OBL take.past-1.SG

«پروانه من را رساند.»

بر پایه‌ی توضیحات ارائه شده در این بخش می‌توان طرحواره‌ی انتزاعی زیر را برای ساخت کنایی نشان‌دار در هورامی معرفی کرد.



انگاره ۵: طرحواره‌ی ساخت‌های نشان‌دار متعدی

پس از آشنایی با شیوه‌های بیان الگوی انطباق کنایی در هورامی، می‌کوشیم تا در بخش بعدی تبیینی ساخت‌بنیاد از نحوه‌ی تطور ساخت‌های کنایی نشان‌دار به‌دست دهیم.

### ۵- تبیین ساخت بنیاد ساخت‌های کنایی نشان‌دار

یکی از مهم‌ترین نکاتی که می‌تواند راه را برای تبیین فرایند تشکیل و تطور ساخت‌های کنایی نشان‌دار هموار کند توجه به ماهیت و کارکرد تکواژ حالت‌نمای غیرفاعلی است که بر روی سازه فاعل در این ساخت‌ها

۱. استیلو (۲۰۰۹) از وجود ساخت‌هایی در زبان وفسی خبر می‌دهد که ویژگی‌های آنها دقیقاً منطبق با مشخصات تبیین‌کننده ساخت‌های کنایی نشان‌دار در هورامی است.

ظاهر می‌شود. این تکواژ که به صورت‌هایی چون (e, i, y) ظاهر می‌شود، در ساخت هورامی علاوه بر نشان‌گذاری گروه‌های اسمی فاعل در ساخت‌های کنایی نشان‌دار نقش‌های دیگری را نیز نظیر نشان‌گذاری مفعول صریح معرفه و یا نشان‌گذاری متمم حروف اضافه بر عهده دارد. در مورد ماهیت و کارکردهای این تکواژ در زبان‌های ایرانی نو مباحث متعددی مطرح شده است. به باور هیگ<sup>۱</sup> (۱۴۴:۲۰۰۸) حضور دوباره تکواژ غیرفاعلی در ساخت بسیاری از زبان‌های ایرانی نو پدیده‌ای نسبتاً متأخر است که پس از بین رفتن کامل نظام حالت در اواخر دوره میانه این زبان‌ها پدید آمده است.<sup>۲</sup> آرکدیوف<sup>۳</sup> (۱۵۱:۲۰۰۸) معتقد است که نقش تکواژ حالت‌نما را در بسیاری از زبان‌های ایرانی نو نباید تعیین نقش نحوی گروه‌های اسمی دانست؛ به باور وی معمولاً سازوکارهای مطابقت فعلی و ترتیب سازه‌ای وظیفه تعیین نقش نحوی گروه‌های اسمی را بر عهده دارند و به همین دلیل بنیادی‌ترین کارکرد حالت‌نمایی آشکار در زبان‌های ایرانی نو تعیین برجستگی کلامی گروه‌های اسمی است.

تعیین نقش زبانی تکواژ حالت‌نما در ساخت‌های کنایی نشان‌دار را باید در پرتوی محدودیت حاکم بر ظهور این عنصر زبانی در ساخت‌های مذکور مطالعه کرد. همان‌گونه که پیش‌تر نیز ذکر آن رفت، تکواژ حالت‌نمای غیرفاعلی نمی‌تواند به همراه ضمائر اول شخص و دوم شخص در جایگاه فاعل ساخت‌های کنایی نشان‌دار بکار گرفته شود. نخستین نکته‌ای که از این محدودیت می‌توان استنباط کرد، وجود پدیده حالت‌نمایی افتراقی<sup>۴</sup> در این ساخت‌های زبانی است. حالت‌نمایی افتراقی به شرایطی اطلاق می‌شود که در آن نشانه حالت تنها با مجموعه خاصی از گروه‌های اسمی به کار می‌رود و سایر گروه‌های اسمی نمی‌توانند به همراه این تکواژ در ساخت جمله ظاهر شوند. این پدیده در نظام حالت فاعلی - مفعولی، حالت‌نمایی آشکار سازه مفعول را تحت تأثیر قرار می‌دهد و موجب پیدایش مفعول‌نمایی افتراقی<sup>۵</sup> می‌شود و در نظام حالت کنایی - مطلق با تأثیر بر نحوه حالت‌نمایی سازه فاعل باعث به وجود آمدن فاعل‌نمایی افتراقی<sup>۶</sup> می‌شود (بوسونگ<sup>۷</sup>، ۱۹۸۵؛ دی هوپ و ناراسیمهان<sup>۸</sup>، ۲۰۰۸). کامری<sup>۹</sup> (۱۹۸۹) الگوی حالت‌نمایی افتراقی را در زبان‌های مختلف با رجوع به مفاهیم معرفگی و جاننداری تبیین می‌کند. بدین ترتیب هرچه که یک گروه اسمی مفعولی به سمت چپ سلسله مراتب جاننداری<sup>۱۰</sup> (حداکثر جاننداری) نزدیک‌تر شود، امکان نشان‌دار شدن آن بیشتر می‌شود و در مقابل هرچه

۱. Haig

۲. هیگ (۲۰۰۸) همچون ارانسی (۱۳۶۸) ریشه اصلی این حالت‌نما را در زبان‌های ایرانی نو، تکواژ نشان‌دهنده حالت اضافی در فارسی باستان (-ahya-) می‌داند.

۳. Arkadiev

۴. Differential case marking

۵. Differential object marking

۶. Differential subject marking

۷. Bossong

۸. De Hoop and Narasimhan

۹. Comrie

۱۰. Animacy hierarchy

یک گروه اسمی فاعلی به سمت راست سلسله مراتب جاننداری (حداقل جاننداری) نزدیک‌تر شود، امکان نشان‌دار شدن آشکار آن افزایش می‌یابد.

سلسله مراتب جاننداری (به نقل از کریت<sup>۱</sup>، ۲۰۰۰: ۹۱):

1>2>3> kin> human> animate>inanimate

سرنمون<sup>۲</sup> رابطهٔ دستور فاعلی (حداکثر

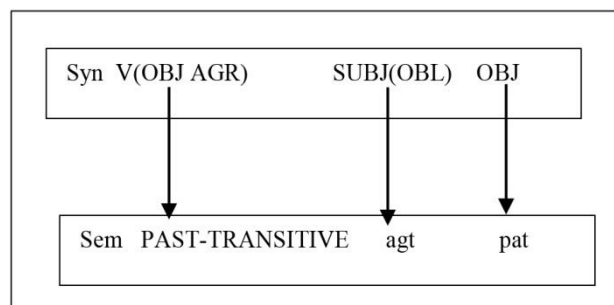
جاننداری) فاصله می‌گیرد، امکان نشان‌گذاری آشکار آن بیش‌تر می‌شود و در مقابل هر چقدر گروه اسمی مفعول از سرنمون رابطهٔ مفعولی (حداقل جاننداری) فاصله می‌گیرد شانس نشان‌دار شدن آن افزایش می‌یابد. این نکته را می‌توان به نقش تمایزدهندگی سازوکار حالت‌نمایی ارتباط داد؛ به این معنی دورتر شدن ویژگی‌های ذاتی گروه‌های اسمی فاعل و مفعول از خصوصیات سرنمون‌های روابط دستوری فاعلی و مفعولی، امکان بازیابی صحیح نقش دستوری آنها را در بندهای متعدی دشوارتر می‌کند و به همین دلیل نظام حالت‌نمایی آشکار به‌عنوان مکانیسمی جبرانی با نشان‌دار کردن گروه‌های اسمی مربوطه، نقش دستوری آنها را پررنگ‌تر می‌کند.

در ساخت‌های کنایی نشان‌دار نیز الگوی فاعل‌نمایی افتراقی موجود کاملاً در راستای سلسله مراتب جاننداری قابل تحلیل است. در این ساخت‌ها ضمائر اول شخص و دوم شخص که در صدر (متهالیه سمت چپ) سلسله مراتب جاننداری واقع شده و سرنمون رابطهٔ فاعلی محسوب می‌شوند، نمی‌توانند با تکواژ حالت‌نما ظاهر شوند و در عوض عناصر زبانی پایین‌تر از آنها می‌توانند با تکواژ حالت‌نما در جایگاه فاعلی قرار بگیرند. با توجه به این توضیحات می‌توان چنین نتیجه گرفت که کارکرد اصلی مکانیسم حالت‌نمایی در این ساخت‌ها، تمایزگذاری نقش‌های دستوری از یکدیگر و یا به‌عبارت دیگر بازیابی فاعل از مفعول است. پیش‌تر مشاهده کردیم که در جملات کنایی نشان‌دار در هورامی، عناصر دستوری فاعل و مفعول جایگاه سازه‌ای همواره ثابتی دارند که این امر در عمل موجب سهولت بازیابی روابط دستوری مذکور می‌شود. از طرف دیگر دیدیم که مطابقه‌ی فعل متعدی با مفعول صریح در جملات کنایی نشان‌دار، امکان بازیابی مفعول را برای گویشوران هورامی فراهم می‌کند. بر اساس توضیحات فوق باید چنین نتیجه گرفت که در جملات کنایی نشان‌دار، سه سازوکار ترتیب سازه‌ای، حالت‌نمایی آشکار و مطابقه‌ی فعلی به‌صورت همزمان گویشوران را در بازیابی نقش‌های دستوری فاعلی و مفعولی یاری می‌کند. این مطلب به هیچ‌روی اقتصادی و به صرفه نیست. علاوه بر این همان‌طور که پیش‌تر نیز ذکر شد گروه اسمی فاعل در مواردی نظیر جمله‌ی (۱۱) که مفعول صریح در آنها به‌صورت آشکار حضور ندارد، می‌تواند به همراه تکواژ حالت‌نمای غیرفاعلی به کار گرفته شود. این تناقض را می‌توان با توجه شواهد هم‌زمانی و اتخاذ رویکردی ساخت‌بنیاد به نحوهٔ تطور ساخت‌های کنایی نشان‌دار تا حدی توجیه نمود.

۱. Corbett

۲. Prototype

بعد از روشن کردن محدودیت‌های حاکم بر نشان‌گذاری گروه‌های اسمی فاعل در ساخت‌های مورد بحث و ارتباط دادن آن به نقش تمایزگذاری سازوکار حالت‌نمایی، می‌توان چنین فرض کرد که ساخت‌های کنایی نشان‌دار کنونی در حقیقت از ساخت‌هایی منشعب شده‌اند که در آنها سازوکار حالت‌نمایی آشکار یگانه‌اِزار تمایزگذاری بین نقش‌های نحوی بوده است و از این رو ترتیب سازه‌ای الزاماً ثابتی در آنها وجود نداشته است. این ساخت‌ها را در مقاله‌ی حاضر، ساخت‌های کنایی مفروض می‌نامیم. از آن‌جایی که سازوکار استفاده از هائ‌هست‌ها، هم‌معنا با فاعل (ساخت‌ها، کناد، نشان)، بدیده نسبتاً متاخری است و به باور هیگ ایرانی نو به‌کار گرفته شده است، می‌توان چنین ادعا کرد که ساخت‌های کنایی مفروض در زبان هورامی پیش از ساخت‌های کنایی بی‌نشان وجود داشته و به‌عنوان تنها شیوه بیان الگوی انطباق کنایی، نقش کنونی ساخت‌های کنایی بی‌نشان را بر عهده داشته‌اند. نمودار زیر طرحواره انتزاعی این ساخت‌های مفروض را نشان می‌دهد.



انگاره ۶: طرحواره ساخت کنایی مفروض

همان‌گونه که مشخص است طرحواره فوق از دو جهت با طرحواره مربوط به ساخت‌های کنایی نشان‌دار (انگاره ۵) متفاوت است: الف) در صورت نحوی خرده ساخت‌های مشتق شده از طرحواره‌ی انتزاعی فوق، الزامی برای ترتیب سازه‌ای ثابت وجود ندارد؛ همچون سایر جملات متعدی، ترتیب متعارف SO برای خرده ساخت‌های منتج از طرحواره‌ی مفروض در نظر گرفته شده است. در این ساخت‌ها ظهور تکواژ حالت‌نما بر روی بخشی از عناصری که در جایگاه فاعل قرار می‌گیرند، موجب به‌وجود آمدن پدیده‌ی فاعل‌نمایی افتراقی می‌شود. ب) در صورت معنایی خرده ساخت‌های کنایی تحت تسلط طرحواره‌ی فوق، نقش گفتمانی خاصی مشاهده نمی‌شود. با توجه به اینکه این ساخت‌ها بیان‌گر معنای بی‌نشان مرتبط با الگوی انطباق کنایی بوده‌اند، هیچ یک از عناصر موجود در تصویر ارائه شده به‌وسیله صورت معنایی این طرحواره پذیرای مفهوم تأکید نیست.

قائل شدن به‌وجود طرحواره فوق در مرحله‌ای نامعین از دستور هورامی مطلقاً پدیده‌ای نادر و نامتناسب با روح حاکم بر نحو زبان‌های ایرانی نو نیست؛ این فرض به‌وسیله شواهد فراوان موجود در سایر زبان‌های

ایرانی غربی نو تأیید می‌شود. در برخی از زبان‌های ایرانی نو کماکان خرده ساخت‌هایی مشابه با طرحواره انتزاعی فوق وظیفه بیان الگوی انطباق غیرمفعولی را برعهده دارند. استیلو<sup>۱</sup> (۲۰۰۹) مثال‌های زیر را از زبان‌های بلوچی و کرمانجی معرفی می‌کند:

12. Sabir-a e hæwal- Ø uškit  
Sabir-OBL this news-DIR heard

«صابر این خبر را شنید». (بلوچی)

13. Ahmæd-i hakim t=sindog-e na  
Ahmad-OBL governor in=chest-F.OBL placed

«احمد حاکم را در صندوق گذاشت». (کرمانجی)

خرده‌ساخت‌های معرفی شده در مثال‌های (۱۲ و ۱۳) را می‌توان نمونه‌ای از کارکرد طرحواره‌ی انتزاعی (انگاره ۶) دانست؛ الف. در این ساخت‌ها گروه اسمی فاعل تکواژ حالت‌نمای غیرفاعلی دریافت کرده است، ب. از آن جایی که گروه اسمی مفعولی واجد حالت فاعلی است هیچ‌گونه حالت‌نمای آشکاری دریافت نکرده است، ج. ترتیب سازه‌ای موجود در این خرده ساخت‌ها ترتیب متعارف و معمول SO است. ایزدی‌فر (۱۳۹۴) ساخت‌های مشابهی را در گونه‌های مختلف تاتی معرفی کرده است:

14. Hæsæn-e zer æhmæd mehmani ku bind  
Hasan-OBL yesterday ahmad party in see.past.3.SG

«حسن دیروز احمد را در مهمانی دید». (تاتی کرینی)

15. æziræ mærzæm-a æhmæd bunid  
yesterday Maryam-OBL ahmad see.past.3.SG

«مریم دیروز احمد را دید». (تاتی اشتهاردی)

در خرده ساخت‌های بیان شده در مثال‌های فوق نیز، الگوی مطرح در طرحواره‌ی انتزاعی (انگاره ۶) به وضوح مشاهده می‌شود. به بیانی دیگر می‌توان ادعا کرد که خرده ساخت‌های (۱۲ تا ۱۵) همگی می‌توانند در نظام سلسله مراتب ساخت‌های زبانی، تحت تسلط طرحواره‌ی انتزاعی مفروض (انگاره ۶) واقع شوند، این امر نشان‌دهنده‌ی موجه بودن طرحواره‌ی انتزاعی (۶) برای زبان‌های ایرانی است.

همان‌گونه که ابتدای بخش حاضر نیز عنوان شد، الگوی حالت‌نمایی مشاهده شده در ساخت‌های کنایی نشان‌دار مؤید وجود پدیده‌ی حالت‌نمایی افتراقی در این ساخت‌ها است. چنان‌چه طرحواره‌ی انتزاعی مفروض (انگاره ۶) را به لحاظ در زمانی مکانسیم اصلی بیان الگوی انطباق کنایی در هورامی بدانیم، آن‌گاه افتراقی شدن حالت‌نمایی عنصر فاعل در این طرحواره پدیده‌ای غیرمنتظره نیست. هبگ (۲۰۰۸) معتقد است که حضور دوباره‌ی تکواژ حالت‌نمای غیرفاعلی در دستور برخی از زبان‌های ایرانی نو منجر به افتراقی شدن حالت‌نمایی گروه‌های اسمی فاعل و مفعول در الگوهای انطباق کنایی و مفعولی شده است. این نکته به بدان

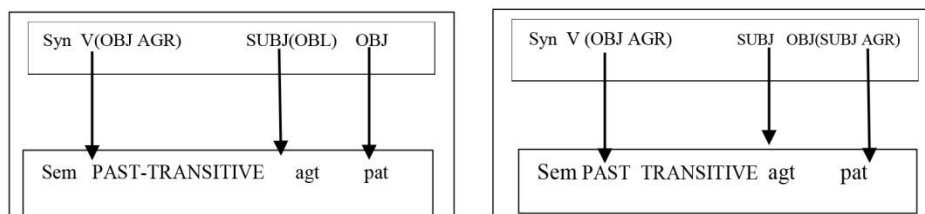


معنا است که اضافه کردن شرط افتراقی بودن حالت‌نمایی فاعل در طرحواره‌ی انتزاعی پیشنهاد شده به لحاظ نظری امری غیرموجه نیست.

الگوی انطباق کنایی در زبان‌های ایرانی نو به تدریج دستخوش تضعیف شده است. تضعیف تدریجی این الگو در دوره‌های متأخر زبان‌های ایرانی نو موجب وقوع تحولات نحوی گسترده‌ای در این زبان‌ها شده است. رفتار زبان‌های ایرانی را در این زمینه می‌توان در سه دسته‌ی کلی جای داد: الف) برخی از این زبان‌ها رفتار محافظه‌کارانه‌ای از خود نشان داده‌اند، خصوصیت‌های اصلی الگوی کنایی را در نظام خود حفظ کرده و به همین خاطر کماکان از خرده‌ساخت‌هایی شبیه به طرحواره‌ی انتزاعی (انگاره ۶) بهره می‌گیرند، با این حال در این زبان‌ها نیز در برخی از موارد از طرحواره‌ای نظیر طرحواره‌ی ساخت کنایی بی‌نشان (که در برگرفته‌ی مکانیسم مضاعف‌سازی واژه‌بست است) برای بیان انطباق غیرمفعولی استفاده می‌شود<sup>۱</sup>، گویش‌های هزاررودی، اشتهاردی و کرینی تاتی از این دسته زبان‌ها هستند. ب) دسته‌ی دیگری از زبان‌های ایرانی نو، بخش عمده‌ای از خصوصیات اصلی الگوی انطباق کنایی را از دست داده‌اند و تنها از طرحواره‌ی مربوط به ساخت‌های کنایی بی‌نشان برای انعکاس الگوی غیرمفعولی بهره می‌گیرند، گویش سورانی زبان کردی متعلق به این طبقه است. ج) دسته‌ی دیگر از زبان‌های ایرانی به‌طور کلی الگوی انطباق کنایی را از دست داده و به زبان‌های کاملاً مفعولی تبدیل شده‌اند، زبان فارسی، گونه‌های جنوبی کردی و برخی از گویش‌های لکی از این دسته‌اند. چنین به نظر می‌رسد که ساده شدن نظام تصریفی و به تبع آن حذف تقابل بین حالت‌های فاعلی و مفعولی در دستور زبان‌های دسته‌ی دوم و سوم، عامل اصلی حذف کامل طرحواره‌ی انتزاعی بیان الگوی کنایی در این زبان‌ها بوده است. دقت در داده‌های ارائه شده در بخش (۴) نشان می‌دهد که هورامی به زبان‌های دسته‌ی نخست نزدیک است، با این تفاوت که در هورامی ساخت‌های برگرفته شده از طرحواره‌ی کنایی بی‌نشان بسامد کاربردی به مراتب بالاتری دارد. برای نشان‌دادن روند تغییرات رخ داده در هورامی، می‌توان سناریوی زیر را پیشنهاد کرد:

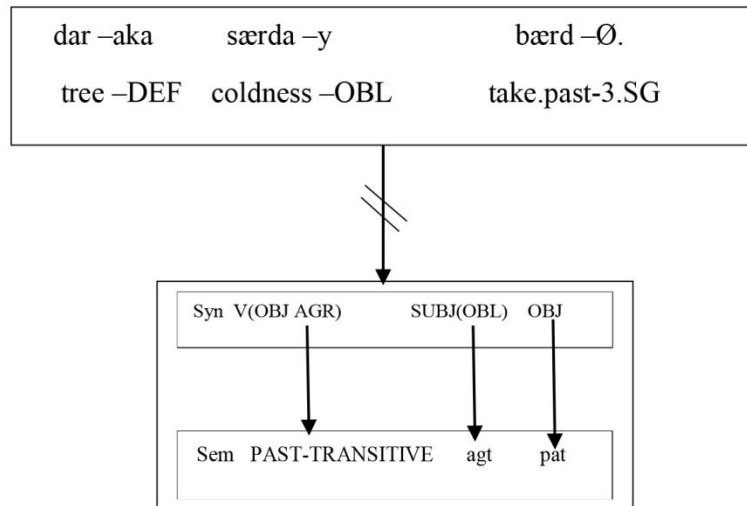
هورامی تا مقطعی از تاریخ خود از خرده‌ساخت‌های مربوط به طرحواره‌ی انتزاعی مفروض برای بیان الگوی انطباق کنایی بهره گرفته است، با شروع فرایند تضعیف الگوی انطباق کنایی، که کم و بیش در بسیاری از زبان‌های ایرانی نو مشاهده می‌شود، طرحواره‌ی انتزاعی مربوط به ساخت‌های کنایی بی‌نشان (انگاره ۳) در دستور هورامی پدیدار شده و برای بیان الگوی انطباق کنایی بکار گرفته شده‌اند. وجود دو طرحواره‌ی انتزاعی با نقش معنایی و گفتمانی عیناً یکسان در هورامی نافی گرایش اقتصادی زبان است و همین موضوع منبع تغییرات به‌وجود آمده بوده است. وضعیت فوق‌الذکر را می‌توان به شکل زیر نشان داد:

۱. استفاده از واژه‌بست‌های ضمیری برای نشان دادن عنصر فاعل در جملاتی که الگوی غیر مفعولی دارند روندی است که از دوره‌ی فارسی میانه و پارتی قابل مشاهده است. در فارسی میانه و پارتی استفاده از واژه‌بست‌های ضمیری برای نشان دادن عنصر عامل در ساخت‌های غیرمفعولی اختیاری بوده است. این استراژی در زبان‌های ایرانی نو اجباری شده است. بر همین اساس هیگ (۲۰۰۸) معتقد است که واژه‌بست‌ها در نقش نشان دهنده‌ی عنصر فاعل متعدی ضمیری نیستند و به نشانه‌ی مطابقت تبدیل شده‌اند.



شکل ۷: بیان الگوی انطباق کنایی در جملات متعدی

با گسترش فضای عمل ساخت‌های جدید و متعاقب آن بیشتر شدن بسامد کاربرد سازوکار استفاده از واژه‌بست‌های هم‌مرجع با فاعل، طرحواره‌های مفروض (انگاره ۶) کاربرد محدودتر پیدا کرده‌اند. حفظ تکواژ حالت‌نمای غیرفاعلی در دستور هورامی موجب شده تا ساخت‌های مفروض به‌طور کل کامل حذف نشده بلکه شکل متفاوتی به خود بگیرد. گویشوران هورامی از روند عام موجود در زبان‌های ایرانی نو پیروی کرده‌اند بدین ترتیب که از طرحواره کنایی بی‌نشان و واژه‌بست‌های هم‌مرجع با فاعل برای بیان معنای متعارف و بی‌نشان الگوی انطباق کنایی بهره‌گرفته‌اند و به همین دلیل به مرور زمان استفاده از طرحواره مفروض را برای القای معنای گفتمانی خاص محدود کرده‌اند. در کاربرد جدید، سازه مفعول که همواره به‌عنوان مبتدا عمل می‌کند پیش از سازه فاعل قرار گرفته و سازه فاعل نیز خوانش تأکیدی پیدا کرده است. با افزایش کاربرد ساخت‌های مفروض در این نقش کلامی جدید، به تدریج توالی سازه‌ای شکل الزاماً ثابتی را به خود گرفته و متعاقب آن خوانش کلامی مبتدایی و تأکیدی نیز جز لاینفکی از صورت معنایی خرده ساخت‌های جدید شده است. به دیگر سخن ساخت‌های مورد بحث تحت تأثیر تغییرات ساختی صوری و معنایی عمده قرار گرفته‌اند. همان‌گونه که در بخش (۳) ذکر شد هاپر و تروسدال (۲۰۱۳) یکی از مهم‌ترین دلایل رخدادن فرایند ساخت‌شدگی را افزایش میزان تغییرات ساختی در ساخت‌های زبانی موجود می‌دانند؛ بدین ترتیب که با افزایش میزان تغییرات ساختی در صورت و معنای یک ساخت زبانی، ساخت مذکور نمی‌تواند همچنان تحت تسلط طرحواره انتزاعی متناظرش واقع شود و همین امر موجب پیدایش طرحواره جدیدی در دستور می‌گردد. همین نکته نظری را می‌توان برای ادامه بحث بکار گرفت. با تثبیت تغییرات ساختی صوری و معنایی اعمال شده، خرده‌ساخت‌های مورد بحث نمی‌توانند همچنان تحت تسلط طرحواره انتزاعی مفروض باقی بمانند. میزان تغییرات صورت گرفته بیشتر از آن است که طرحواره مذکور بتواند تحمل کند و به همین دلیل خط ارتباطی بین طرحواره و ساخت‌های تغییر یافته قطع می‌شود. این وضعیت را با استفاده از مثال (۸) به‌صورت زیر نشان داد:



انگاره (۷): عدم تسلط طرحواره مفروض بر خرده ساخت تغییر یافته

با رخ دادن چنین حالتی، ساخت تغییر یافته خود به شکل طرحواره جدیدی در دستور هورامی معرفی می‌شود؛ این طرحواره دقیقاً مشابه طرحواره‌ای است که در انگاره (۵) برای ساخت‌های کنایی نشان‌دار معرفی شد.

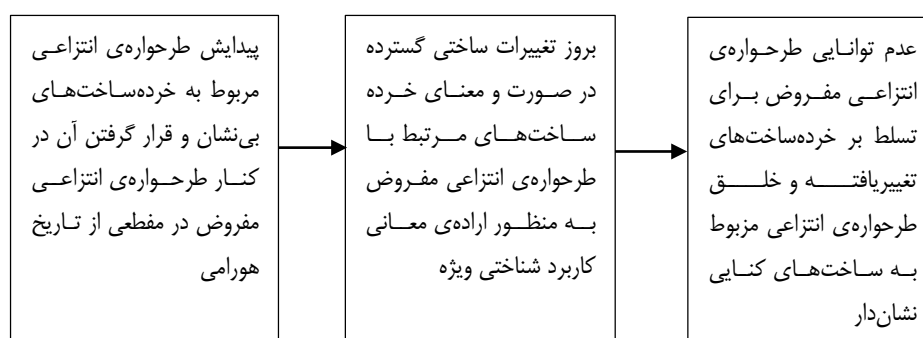
با معرفی طرحواره نشان‌دار، طرحواره تاریخی مفروض (انگاره ۶) به‌طور کامل حذف می‌شود چرا که در کاربرد روزمره گویشوران هیچ خرده‌ساختی نمی‌تواند تحت تسلط آن قرار گیرد. طرحواره جدید در موضع یکسانی با طرحواره ساخت کنایی بی‌نشان نیست و به همین دلیل وجود آن در مجموعه ساخت‌های زبان هورامی متناقض با گرایش اقتصادی بودن دستور نخواهد بود. در این ساخت‌ها، برخلاف ساخت‌های کنایی بی‌نشان، کل تصویر ارائه شده توسط بخش معنایی از یک میزان اهمیت برخوردار نیست؛ سازه عامل در این ساخت در کانون تصویر معنایی ارائه شده قرار می‌گیرد.

در ساخت‌های جدید تثبیت توالی سازه‌ای به دلیل گرایش‌های کلامی و نیز وقوع تغییرات ساختی موجب تغییر نقش سازوکار حالت‌نمایی می‌شود. وجود مطابقت با مفعول و نیز ترتیب سازه‌ای ثابت، نقش تمایزگذاری را تا حد زیادی کم‌رنگ می‌کنند. در مقابل هم‌رایی همیشگی تکواژ حالت‌نما با سازه مؤکد در این ساخت‌ها، سازوکار حالت‌نمایی را به عاملی برای نمایش برجستگی‌های کلامی گروه اسمی فاعل بدل می‌کند. به دیگر سخن رخ‌دادن تغییرات ساختی گسترده و معرفی طرحواره انتزاعی جدید موجب تغییر نقش بنیادین سازوکار حالت‌نمایی آشکار می‌شود. از آنجایی که ساخت‌های کنایی نشان‌دار بر اثر وقوع فرایند ساخت‌شدگی و از بطن طرحواره انتزاعی خلق شده‌اند، محدودیت‌های حاکم بر نشان‌گذاری گروه‌های اسمی در این ساخت‌های کنایی نشان‌دار دقیقاً منطبق با همان محدودیت‌ها در طرحواره انتزاعی مفروض است. در این ساخت‌ها نیز

ظاهر شدن تکواژ حالت‌نما بر ضمایر اول شخص و دوم شخص که حداکثر جاننداری ممکن را برای نقش فاعلی دارند، امکان پذیر نیست.

### ۶. نتیجه‌گیری

مقاله‌ی حاضر کوشید تا براساس سازوکارهای موجود در رویکرد ساخت‌شدگی، سناریویی منطقی برای تبیین شیوه‌ی تطور ساخت‌های کنایی نشان‌دار در هورامی بدست دهد. به‌طور کلی چنین استدلال شد که ساخت‌های کنایی نشان‌دار در حقیقت از بطن طرحواره‌ای ویژه به نام «طرحواره‌ی انتزاعی مفروض» بیرون آمده‌اند. پیدایش و گسترش طرحواره‌ی کنایی بی‌نشان که از مکانیسم درج واژه‌بست هم‌مرجع با فاعل برای بیان الگوی انطباق بهره می‌گیرد، موجب شده تا خرده ساخت‌های مربوط به طرحواره‌ی مفروض دستخوش تغییرات ساختی صوری و معنایی گسترده‌ای شوند. این تغییرات به حدی بوده که ساخت‌های حاصل نتوانسته‌اند تحت تسلط طرحواره‌ی انتزاعی مفروض باقی بمانند و به همین دلیل بر اثر اعمال فرایند ساخت‌شدگی، طرحواره‌ی جدیدی برای تسلط بر ساخت‌های تغییر یافته در دستور هورامی پدید آمده است. فعل و انفعال بیان‌شده در نمودار زیر نمایش داده شده است.



از آن جایی که اطلاعات تاریخی بسیار ناچیزی درباره‌ی دوره‌ی میانه‌ی هورامی و اغلب زبان‌های ایرانی نو در دست است، صحت و سقم تبیین ارائه شده در این مقاله عملاً ممکن نیست. با این حال استفاده از سازوکارهای مفروض در رویکرد ساخت‌شدگی می‌تواند تصویری نظام‌مند از شیوه‌ی تغییر الگوی انطباق و سایر پدیده‌های زبانی فراهم نماید.

## منابع

- ارانسکی، ای ام (۱۳۵۸)، *مقدمه فقه اللغة ایرانی*، کریم کشاورز، تهران: انتشارات پیام.
- ایزدی‌فر، راحله (۱۳۹۴)، بررسی نظام انطباق در گروه زبانی تاتی، رساله دکتری زبان‌شناسی، همدان: دانشگاه بوعلی سینا.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲)، *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*، دو جلد، تهران: سمت.
- کریمی‌دوستان، غلامحسین و نقشبندی، زانیار (۱۳۹۲)، «ساخت‌های کنایی در گویش هورامی»، *مجله جستارهای زبانی*، شماره ۲، ۷۳-۹۹.
- نقشبندی، زانیار (۱۳۹۰)، *ساخت‌های کنایی در گویش هورامی*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، سنندج: دانشگاه کردستان.
- نقشبندی، زانیار (۱۳۹۲)، *دستوری‌شدگی ترتیب سازه‌ای در ساخت‌های کنایی نشان‌دار در گویش هورامی*، در مجموعه مقالات نخستین هم‌اندیشی زبان‌های ایرانی، به کوشش مهرداد نغزگوی کهن، تهران: نشر نویسه پارسی.
- نقشبندی، شهرام (۱۳۷۵)، *نظام آوایی گویش هورامی (گونه شهر پاوه) از دیدگاه واج‌شناسی زایشی و واج‌شناسی جز مستقل*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان‌شناسی، تهران: دانشگاه علامه طباطبایی.
- Arkadiev, Peter M. (2008), Differential Argument Marking in Two-term Case Systems and Its Implications for the General Theory of Case Marking, In *Differential Subject Marking*. Ed. by H. De Hoop and P. De Swart. Netherlands: Springer.
- Bybee, Joan. (2010), *Language, usage and cognition*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Comrie, B. (1989), *Language Universals and Linguistic Typology*. Chicago: University of Chicago Press.
- Corbett, Greville. (2000), *Number*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Croft, W. (2003), *Typology and Universals (2nd edition)*. Oxford: Oxford University Press.
- Croft, William .and D.A Cruse. (2004), *Cognitive Linguistics*. Cambridge University Press.
- De Hoop, H and B. Narasimhan (2008), Ergative Case Marking in Hindi. In *Differential Subject Marking*. Ed. by. De Hoop, H and P. De Swart. Netherlands: Springer.
- Fried, Mirjam. (2013), Principles of Constructional Change. In *Handbook of Construction Grammar* Ed. by Hoffmann & Trousdale. Oxford: Oxford University Press.
- Goldberg, A.E. (2006), *Constructions at Work: The Nature of Generalization in Language*. Oxford: Oxford University Press.
- Goldberg, Adele & R. Jackendoff. (2004), The English resultative as a family of constructions. *Language* 80. 532-568.
- Goldberg, Adele. (1995), *Constructions; A Construction Grammar Approach to Argument Structure*. University of Chicago Press.
- Goldberg, Adele. (2003), "Constructions: A new theoretical approach to language". *Trends in Cognitive Sciences* 7. 219-224.

- Haig, Geoffrey. (2008), *Alignment Change in Iranian Languages: A Construction Grammar Approach*. Berlin: Mouton de Gruyter.
- Hilper, Martin. (2013), *Constructional Change in English: Developments in Allomorphy, word Formation, and Syntax*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hoffmann, Thomas & G. Trousdale Ed. (2013), *Handbook of Construction Grammar*. Oxford: Oxford University Press.
- Holmberg, A. & David Odden. (2004), Ergativity and Role-Marking in Hawrami. In *Syntax of the World's Languages*. Leipzig. Germany.
- Iwata, Seizi. (2008), *Locative alternation: A Lexical-Constructional Approach*. Amsterdam: John Benjamins.
- Langacker, Ronald. (1987), *Foundation of Cognitive Grammar, Vol. 1: Theoretical Prerequisites*. Stanford University Press.
- MacKenzie, D.N. (1961), *Kurdish Dialect Studies I*. Oxford: Oxford University Press.
- Mackenzie, D.N. (1966), *The Dialect of Awraman*. Kobenhavn.
- Stilo, Donald. (2009), *Case In Iranian: from reduction and loss to innovation and renewal*. In *Handbook of Case* Ed. by A. Malchukov & A. Spencer. Oxford: Oxford University Press.
- Traugott, Elizabeth & G. Trousdale. (2013), *Constructionalization and constructional changes*. Oxford: Oxford University Press.
- Trousdale, Graeme. (2014), “on the relationship between grammaticalization and constructionalization”, *Folia Linguistica* 48/2. 557-577.